

نمایشنامه خیابانی

حرم تا حرم ...

نویسنده و کارگردان : محمد حسین شکرگزار

الف: شخصیت های نمایش (توضیحات مربوط به شخصیت های نمایش و نقش ها) :

یک نفر مرد (تک پرسوناژ)

ب: طرح و ایده نمایش:

ا یوسفی جوانی سی و چند ساله با چمدانی در دستش وارد میدان می شود. او عینک ریبن بر چشم دارد و صندل و شلوار سفید و یک پیراهن فوتبال تیم برزیل برتن دارد. چمدان را در وسط گذاشته و یک ضبط صوت کوچک قدیمی را هم بر جلوی چمدان گذاشته و دکمه ی پخش آن را می زند. آهنگ لالایی جنوبی پخش می شود. چمدان خود را باز میکند و وسایل خود (روسری که لایش کلوچه است، یک توپ فوتبال پنچر، قوطی نفت ، یک گوشواره ، تعداد زیادی پارچه ی سبز رنگ که بر روی یک پرچم امام حسین ریخته می شود و ...) را یکی یکی به طوری خاص در میدان می چیند.

یوسف : کا... ببخشید... مو میخوام برم به ای آدرس... کسی بلده کجان؟! (بروشورهای نمایش را از داخل چمدان بر میدارد و بین مردم پخش میکند. بروشور شبیه کروکی است... کروکی حرم) بیا آقا شما هم یه نیگا بنداز میدونی باید چجوری برم؟! ترمیناله بلدم خو... مشکل اینجان که نمی تونم تنهایی برم... قصش خیلی درازه... گوش بگیرید تا براتون بگم... مو اسمم یوسفه... یوسفه ننه زهرا... همو ننه زهرا که کولوچه های معروفی داره تو آبادان... از هرکی بپرسی وُلک خونه ی ننه زهرا کجان راهه نشونت می ده... همیشه ساعت یازده کلوچه های ننه م آماده است... (روسری کلوچه را بر می دارد و با آن بازی می کند) همین کلوچه هاست... نذریه... وووی... ولک بوش فشارو پر می کنه... بیا جونه داداش بو کن ببین کلوچه های حقی نیست انصافاً؟! (به سمت مخاطبین می گیرد تا بو کنند، دور می چرخد) خدا وکیلی لاف نیس... ای دادشمون بوشون کرد... بذارین ازین کلوچه ها براتون بگم... چند باری سر ای کلوچه ها خون و خون ریزی شد... صدام برا همین کلوچه به آبادان و حومه حمله کرد... شط و خاک و این چیزا بهانش بود بی پدر مادر... یکیش خیلی باحاله... یکبار... (کلوچه ها را زمین می گذارد و به تعریف روایت می پردازد) سیف اله پسر عباس کثیف... عباس کثیف سمبوسه فروشه محلمونه... اسمش کثیفه ولی سمبوسه هاش حرف نداره... این سیف اله پسرشه... یه کمی خول و چله... تا حالا چند بار پرید تو حیاطمون ازی کلوچه ها دو دری کنه آقام بستش به باد کتک... عین هو بروسلی... آقام برا خودش جکی جانی بود... عباس کثیف اومد و دیگه بقیه ماجرا بماند که چه کتکی از آقام خوردو چه اتفاقاتی که افتاد... نامردی اگه فکر کنی ذره ای لاف میزنم... سرت درد نیارم... ننه م ساعت یازده این کلوچه رو می پیچید تو ای پارچه می داد دسته مو تا ببرم شرکت نفت برا آقام... آقام خو نذر داشت... مو هم هیچ وقت نفهمیدیم روزی ۱۴ تا کلوچه برا کجا میخواد... فقط میدونم که نظرش برا مو بوده... حضرت عباس منو

بعد کلی نظر و دوا درمون بشون داده... خلاصه مو که نمیدونستم ای چهارده تا رو چه میکنه از همه جا بی خبر ای کلوچه هارو می زدم زیر بغلم و راه میوفتادم... (کلوچه ها را زیر بغلش می زند و راه می افتد) می رفتم تو راه یه مسیری بود میونبر که مجبور بودی از رو لوله های نفت رد بشی تا بری اونور دره... (بازی با قوطی نفت) ولک دره داشت به چه عمیقی... فلات تبت و کوه هیمالیا همچین دره ای نداره به سید عباس قسم... همیشه یه چندتایی ازین بچه های علافه محلمون اونجا وای میستادن میگفتن اگه بتونی چشم بسته از رو لوله ها رد بشی کلوچه هات ماله خودت والا همشو می خوریم... مو هم همیشه خو برنده بودم... (چشمانش را میندود همچون بندبازان راه می رود) چون چشمو یواشکی باز می کردم و دید می زدم... ولک یه فیلمی بازی می کردم که طرف باورش می شد مو چشم بسته با ترس و لرز رد میشم... مو که نمی ترسیدم الکی مثلا می ترسیدم که باور کنن مو ترسیدم... وقتی رد می شدم میرسیدم شرکت نفت... ووووووی... ولک عظمتو سی کن... (سرش بلند می کند تا آسمان و طاق باز به زمین می افتد) مو عاشق شرکت نفت بودم... همیشه دوست داشتم بزرگ که شدم عین آقام شرکت نفتی بشم... نگهبانا منو میشناختن... میگفتن: یوسف اومدی... بدو برو آقا چشم براته... آقام عاشقه مو بود... یروز مونو نمیدید حالش خراب می شد... می دویدم تا برسم پیش آقام... (دور صحنه می دود) مونو بوس می کرد نوازش می کرد... (حالت ها را نشان می دهد) کلوچه هارو می دادم بهش اونم یه پولی جیبم میداشت و می رفتم پیش ننه زهرا... یروز نزدیکاً غروبی داشتم تو حیاط خونمون فوتبال می کردم... ننه زهرا رخت می شست (صدای آ زیر قرمز از ضبط صوت پخش می شود یوسف آشفته می شود و هراسان به این سو آن سو میدود) صدای جیغ همه کوچه هارو پر کرد... مو ترسیده بودم... ننه زهرا قسم میداد که برم تو اما آقام چی؟! اون هنوز نیومده بود... مو باید وایسم تا آقام بیاد... صدای هواپیما میومد و... بوممممم... بووووممممم... بووووممممم... (روی زمین دراز میکشد) یا سید عباس... دود تو آسمونه... از سمت شرکت نفته... آقام... یا حضرت عباس... (دوباره هراسان میدود) با تمام قوا دویدم... رسیدم به لوله ها... بچه ها محلمون اونجا نبودن... با سرعت از رو لوله ها دویدم... اصلا برام مهم نبود که پرت بشم پایین... رسیدم دمه شرکت نفت... مردم ریخته بودن اونجا... کرو کرو... هیچکس تو نگهبانی نبود... هرچی آقامو صدا زدم هیچکس جوابم نداد... نمیداشتن برم تو... حالم بد شد... دیگه هیچی یادم نیاد... فقط یادمه آقام یه چمدونی داشت توش وسایله با ارزششه میداشت... مو عاشق چمدونه بودم... همیشه جمعه ها که نمی رفت شرکت نفت چمدونه باز میکرد و توشو مرتبت می کرد... همیشه به مو میگفت: یوسف... این چمدون و وسایل توش برا مو خیلی با ارزشه... یه پرچی بود که وقتی با ننه م رفتن کربلا تبرکش کرده بودن... نیت کرده بود که اگه بچه دار بشه بچشو بیچه تو این پرچم... مونو پیچیدن تو این پرچم... این پارچه سبزارم تبرک آقام عباسه... تا شیش ماهگیم می پیچیدنش دوره مو... به نیت شیش ماهه آقام حسین... یه عکسی تو این چمدون بود از اعتصاب کارکنان شرکت نفت سال ۵۷ که بابام بشیر صف اول وایساده و داره شعار میده... ایناها... این آقام بشیره... مو شبیهشم نه؟! آقا عاشق امام خمینی بود... همه نواری سخنرانیشو داشت و تو همین چمدون ازشون نگه داری میکرد... همیشه به مو میگفت یوسف اگه روزی مو نبودم ازین چمدون

خوب نگه داری کن و وسایل توشو برسون دست اهلش... مو باید این چمدون رو برسونم به حرم امام خمینی... باید دل آقامو شاد کنم... مو باید برم به این آدرس... تنهایی نمی تونم... ننه زهرا چشماش دیگه سو نداره... انقدر برا آقام گریه کرد... مو می خوام این کار ناتومو با کمک شماها تموم کنم... (شروع می کند پارچه های سبز رنگ را بین مردم پخش میکند) آدرسه که دارین... هرکی مسیرش خورد اینارو تبرک کنه برام... مو باید همه جایه برم این قصه رو تعریف کنم ولی خودمو بهتون می رسونم... یا امام حسین خودت کمکون کن که کاره ناتومو تمومش کنیم... (وسایلش را جمع می کند و به راه میوفتد) ...

شیوه و تکنیک اجرایی نمایش:

شیوه ی اصلی که نمایش بر پایه آن می چرخد نمایش تخت حوضی است که تکنیک های دیگری همچون بازی در بازی، نقالی، معرکه گیری و در نهایت تلفیق این شیوه ها با تکنیک های اجرایی مدرن و نمایش خیابانی و محیطی است.

ه : فضای اجرایی نمایش، محیط و امکانات لازم اجرایی:

هرجایی از خیابان یا پارک یا میدان برای اجرای این نمایش مناسب است. میزانشن ها بر اساس نمایش بیرونی طراحی شده و قابلیت اجرا در هر مکانی را دارد و از لحاظ امکانات به هیچگونه امکاناتی نیاز ندارد زیرا کل لوازم در یک چمدان است که هر وجه آن در صحنه های مختلف تغییر حالت داده و فضا سازی می کند. گروه موسیقی هم متشکل از دونفر که بدون نیاز به هیچگونه امکانات صوتی کارشان را انجام خواهند داد. همه چیز در این نمایش کاربردی است حتی لباس ها هم کاربردی و پشت و روی آن هم استفاده می شود.

ومن الله توفیق

(بهار ۹۴) محمدحسین شکرگزار